



# عکاسی؛ راهی برای زنده ماندن

در گفتگویی با والتر یوبستل (Walter Jobstl)

تهیه و تنظیم: محبوبه آذرزاده ، نیلوفر صالحی ابرقویی

عکس: رقیه توکلی گردفرامری

## والتر یوبستل

چیدمان: چه چیز باعث شد که شما مجذوب عکاسی شوید و تا به امروز ادامه دهید؟

وقتی که من بچه بودم به پدرم نگاه می‌کردم و این ایده من نبود که عکاس شوم ، من از پدرم خیلی متأثر شدم که عشق و کار مورد علاقه‌اش عکاسی بود. پدرم در محیطی که کار ظهور و ثبوت نگاتیوهای بزرگ را انجام می‌داد ، کار می‌کرد. او دوربینی داشت که اکثر مواقع به ما اجازه نمی‌داد که به آن دست بزنیم و برای او خیلی مقدس بود ، من خیلی علاقه داشتم که به دوربین او دست بزنم ولی پدرم اجازه نمی‌داد. اولین عکس را در سن ده سالگی گرفتم ، پدرم به خاطر اینکه نگران بود شاید دوربینش خراب شود ، یک دوربین قدیمی مدل پایین را برای عکاسی به من داد ولی عکسی که با آن دوربین گرفتم عکس بدی نبود. آن موقع خیلی علاقه‌مند بودم که از صحنه‌های فوتبال عکاسی کنم. من به شهر وین جایی که برادرم دانشجو بود-رفتم ، ۱۵ الی ۱۶ ساله بودم که به دبیرستان وارد شدم ، آن زمان توانستم از هانس کلاین<sup>[۱]</sup> فوتبالیستی که خیلی بعدها برای بارسلونا بازی کرد- در طول مدت بازی و بعد از بازی عکس بگیرم. برای من مسابقه فوتبال مهم نبود ایده‌هایی که قبل و بعد از مسابقه فوتبال بود برای من مهم بود ، من به عنوان علاقه‌مند به فوتبال عکاسی نمی‌کردم به عنوان یک ایده به آن نگاه می‌کردم.

در سال ۱۳۳۷ در شهر «بادگلیشنبرگ»<sup>[۱]</sup> اتریش در یک خانواده متوسط به دنیا آمد. پدرش معلم و مادرش یک مددکار اجتماعی بود. پس از اشتغال به عکاسی به عنوان یک حرفه ، ابتدا برای میراث فرهنگی ، جشنواره‌ها ، موزه‌ها و گالری‌ها به کار پرداخت. او از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۴ در مدرسه هنرهای گرافیکی و چندرسانه‌ای وین به تحصیل مشغول به کار شد و در زمینه مردم‌شناسی به عکاسی پرداخت. در سال ۱۹۸۵ وی با «رابرت فرانک» و در سال ۱۹۸۷ با «جانگوداردز» دلچک ، ملاقات کرد. والتر یوبستل از سال ۱۹۸۸ در مدرسه هنرهای گرافیکی و چندرسانه‌ای وین مشغول به تدریس است. وی در کار هنری خود ، به عکاسی مستند علاقه خاصی داشته است.

والتر یوبستل می‌گوید: "به زندگی ایمان داشته باش! من برای جستجوی تصاویر خوب بیرون نمی‌روم ، فقط حس کنجکاوی و احساسات خود را دنبال می‌کنم ، از آن رو مطمئن هستم که تصاویر خوبی پیدا خواهیم کرد."

۲۴ آذرماه ۱۳۹۳ در دفتر چیدمان میزبان والتر یوبستل از اتریش بودیم که در ادامه خواننده این گفتگو خواهیم بود.

2- Hans Krankl, Footballer, (1953)

1- Bad Gleichenberg





عکس از والتر یوئستل، یزد

که مشکل عمده من این بود که به اندازه کافی لنز نداشتم که بتوانم عکس خوب ورزشی بگیرم، بعد از آن بیشتر به دنبال ایده‌ای بودم که با توجه به این عکس‌هایی که از هانس کلاین گرفتم چه تجسمی از این فوتبالیست می‌توانم ارائه کنم؟ آن موقع من ۱۷ ساله بودم، کتابی راجع به فوتبال بود و در آن کتاب دو تا از عکس‌های من به چاپ رسید، من که حرفه‌ای نبودم ولی این برایم افتخار بود که عکس‌های من در آن کتاب چاپ شده است، حتماً باید عکس‌های خوبی بوده باشد که توانسته چاپ شود. وقتی دبیرستان را تمام کردم خواستم که انگلیسی بخوانم گفتم اگر انگلیسی بخوانم باید بعد آلمانی بخوانم و دیگر نمی‌توانم شغلی پیدا کنم. به همین علت کار عکاسی را شروع کردم تا یک عکاس حرفه‌ای بشوم. من برای دولت کار می‌کردم و کارهای زیادی انجام دادم برای آدم‌های خیلی مهم عکاسی کردم و بعد در آخر به عکاسی فرهنگی روی آوردم. در کالج عکاسی خواندم و دوره‌های زیادی را گذراندم و بیشتر در رابطه با تکنیک‌ها بود، ولی برای من اصلاً تکنیک مهم نبود و چیزی بیشتر از تکنیک برایم مهم بود که یاد بگیرم. بیشتر می‌خواستم انسان را و انسان بودن را در عکس‌های خودم نشان دهم. ابعاد مختلف انسان را عکاسی کنم. رابرت فرانک<sup>[۳]</sup> یک عکاس معروف آمریکایی است و مدل او بیشتر لیست مدل<sup>[۴]</sup> و دیان آربوس<sup>[۵]</sup> هست. افراد مهمی پشت عکاسی من هستند و آن‌ها کسانی هستند که من بعد از عکاسی از آن‌ها متأثر شدم. افرادی بودند که من به عکاسی فکر بکنم و این برای من خیلی مهم است. وقتی شما از یک شخص عکس می‌گیرید، شما باید این حس را داشته باشید

که ممکن است شما هم همین احساس را داشته باشید. و این همیشه مقداری پیچیده است. خیلی افراد فکر می‌کنند که چرا وقتی عکاسی می‌کنم همیشه از مردم عکس می‌گیرم. آن‌ها عکس می‌گیرند از آن چیزی که آنجا وجود دارد و یا فکر می‌کنند آنجا وجود دارد. آن چیزی که در ذهنشان هست را برای عکسشان قرار می‌دهند، که ممکن است آن خیلی خوب به نظر آید ممکن هم هست که اینچنین نباشد. این در واقع همان چیزی است که در فکر ماست که عکس می‌گیریم، از فرهنگ خودمان و آنچه که یاد گرفتیم. آنچه که من اعتقاد دارم اینست که عکاسی مستقل داشته باشم. آقای استیگلیتز<sup>[۶]</sup> که تئوریستین عکاسی مستقل هست، می‌گوید: "که عکس را مونوپولیت<sup>[۷]</sup> (ترکیب یا چندگانه) نکنید و مستقیم از همان موضوع عکاسی کنید، این باعث می‌شود که شما احساس کنید که چه وابستگی‌ای شما به آن موضوعی که عکاسی می‌کنید، دارید". من هم از ایده متأثر هستم. استیگلیتز با جورجیا اوکیف<sup>[۸]</sup> که نقاشان معروف معاصر آمریکاست، ازدواج کرده است. کارهای من همه متأثر از افرادی چون انسل آدامز<sup>[۹]</sup>، ادوارد وستون<sup>[۱۰]</sup>، واکر ایوانز<sup>[۱۱]</sup>، ویلیام آگلاستون<sup>[۱۲]</sup> و فریدلندر<sup>[۱۳]</sup> است، اینها آدم‌های مهمی هستند.

6- Joseph Stiglitz(1943)

7- Mono-Plate

۸- جورجیا توتو اوکیف Georgia Totto O'Keeffe (۱۸۸۷-۱۹۸۶) بانوی نقاش آمریکایی بود.

۹- Adams Easton Ansel (۱۹۰۲-۱۹۸۴) عکاس آمریکایی است. شهرت وی بیش تر به دلیل عکس‌های او از طبیعت و چشم اندازه‌های غرب آمریکا است.

۱۰- Weston Edward (۱۸۸۶-۱۹۵۸) از عکاسان سرشناس آمریکایی بود.

۱۱- Evans Walker (۱۹۰۳-۱۹۷۵) یک عکاس اهل ایالات متحده آمریکا بود.

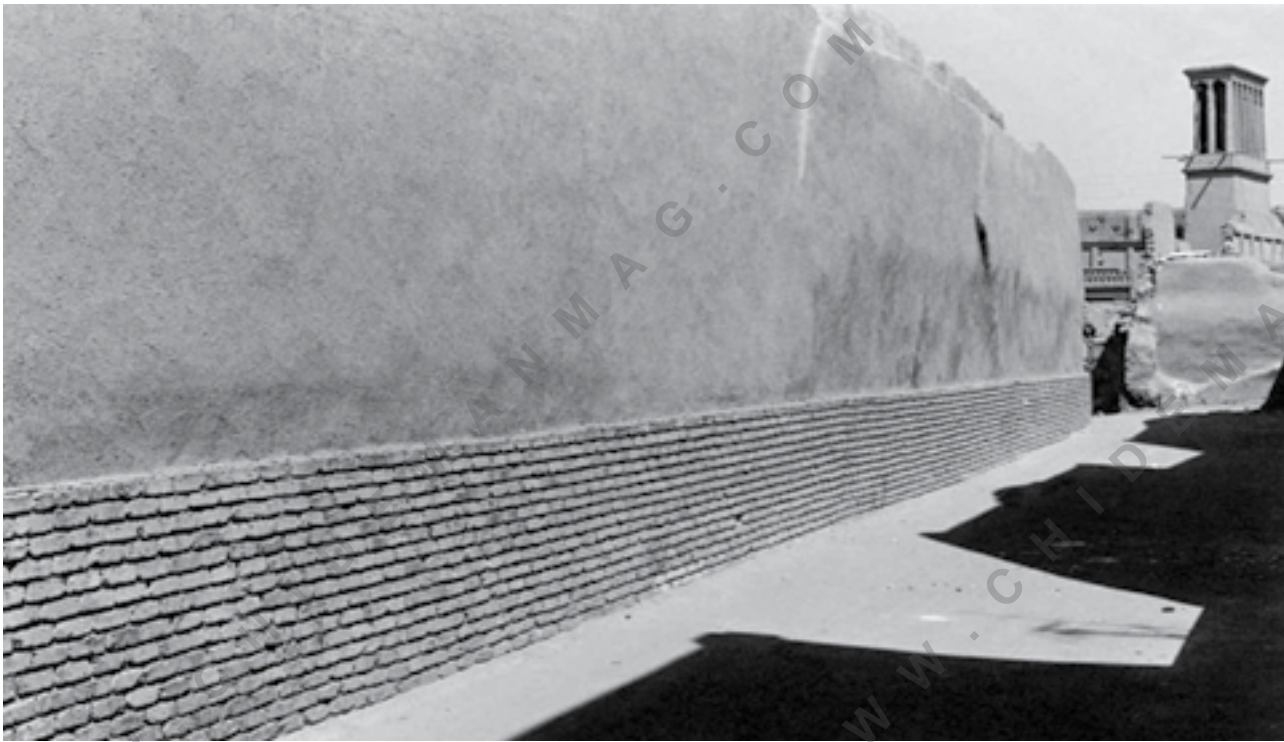
12- William Eggleston, American photographer(1939)

۱۳- Friedlander Lee (۱۹۳۴)؛ لی فریدلندر یکی از عکاسان و هنرمندان موثر آمریکایی است که در سال ۱۹۳۴ در شهر آبردین واشنگتن متولد شد. او برای اینکه یک عکاس حرفه‌ای شود

۳- Frank Robert (۱۹۲۴) یک کارگردان، عکاس، و مدیر فیلم‌برداری اهل ایالات متحده آمریکا است. وی همچنین برنده جوایزی همچون کمک هزینه گوگنهایم شده است.

4- Lisette Model, Photographer, (1901-1983)

۵- Diane Arbus (۱۹۲۳-۱۹۷۱) عکاس زن اهل ایالات متحده آمریکا بود.



عکس از والتر یوبستل، یزد

چیزی راجع به خودم به من می گوید، این سلف پرتره است. بعد از آن، هزاران چیز می تواند اتفاق بیفتد که شاید من نتوانم جلوی آن را بگیرم و دائم جلو می رود و من فقط عکس را می گیرم. ما از فرهنگ یونانی یاد گرفتیم که خاص هستیم و کاملاً فردی و فردگرا هستیم. هر شخصی یک ویژگی دارد که شخص دیگر ندارد. با عکاسی توانستم ویژگی های مختلف افراد را کشف کنم. می توان اظهار کنم که با عکاسی بیشتر اوقات به دنبال کنجکاوای های خودم بودم و هستم، برای من عکاسی کردن جالب است اما جری وینوگرند<sup>[۱۵]</sup> می گوید که: "این جمله ای است که من می گویم و من می خواهم عکس بگیرم و دنبال کنجکاوای خودم هستم و باید از هر چیزی عکس بگیریم." وقتی عکاسی می کنیم، نمی توانیم یک عکس واقعی بگیریم این یک واقعیت نویی است که ما با عکاسی خلق می کنیم و با این دستگاهی که دوربین عکاسی است فقط می توانیم یک نئورئالیستی (واقعگرایی نو) رایبافرینیم.

باید به خاطر داشته باشیم که یک عکس در تصور ماست؛ عکس دیگر در واقعیت است و عکس سوم هم آن عکسی که ما با دوربین عکاسی از آن سوژه می گیریم و ثبت می کنیم، آنچه را که ما ثبت می کنیم آن یک واقعیت نواست. من هیچ ایده ای ندارم که چگونه می توانیم یک واقعیت نو خلق کنیم. واقعاً نمی توانم بگویم که چگونه یک عکس جدید می گیرم این ترکیبی است از ذهن، چشم، آنچه که در مقابل دوربین قرار گرفته و آنچه که این دوربین عکاسی آن را ثبت می کند.

وقتی به جمله وینوگرند برگردیم، که می گوید: "ما باید از هر چیزی عکس بگیریم"، از آن کشف می کنیم که چه چیزهای متفاوتی آن موضوع دارد با آنچه ما با چشم خودمان می دیدیم. وقتی عکس، چیزهایی را بیشتر از آنچه

در ابتدا از افرادی چون انسل آدامز، ادوارد وستون و واکر ایوانز عکاسی کردم و بعد از آن از فوتبالیست مشهور هانس کلاین عکس گرفتم. زمانی که من از آن فوتبالیست عکاسی کردم به خاطر عشق و علاقه خودم بود و یک شخص آماتور بودم، اوایل همیشه از منظره عکاسی می کردم و وقتی به شهر وینا<sup>[۱۴]</sup> رفتم، و اولین عکس پرتره من از یک زوج جوان ایرانی بود، و این اولین عکسی بود که من خارج از استودیو می گرفتم. در وینا خیلی چیزها از لحاظ فرهنگی متفاوت بود و با دوربین می توانستم فرهنگی های مختلفی را ثبت کنم. قیافه ها، صورتها، لباس، چگونگی صحبت کردنشان با یکدیگر و... آن ها افرادی خیلی مهربانی بودند و رفتارشان با یکدیگر خیلی دوستانه بود و از لحاظ رفتاری با مردم اتریش خیلی فرق داشتند. وقتی که از مردم اتریش عکس می گرفتم خیلی اخم می کردند و شاکی بودند که چرا از ما عکس می گیری؟ ولی در آنجا وقتی می پرسیدم که اجازه دارم عکس بگیرم با لبخند می گفتند: "بله؛ اشکال ندارد." من دیدم که این رفتار خیلی متفاوت است و نسبت به اینکه از یک منظره عکس بگیرم عکس زنده ای است.

وقتی از پشت دوربین به یک شخص نگاه می کنم احساس متفاوت تری دارم تا اینکه به یک درخت نگاه کنم. عکاسی از طبیعت و درخت را دوست دارم ولی عکاسی از این موضوع را رها کردم چراکه برایم کافی نبود و آن نگاه مستقیم را که بتوانم از طریق آن به مردم نزدیک شوم را دوست داشتم. من خودم را پشت دوربین عکاسی برای رابطه چشم مخفی می کردم. زمانی که من عکاسی می کردم در واقع داشتم با دوربین چشم به چشم عکس می گرفتم. برای من عکاسی یعنی اینکه یاد بگیرم من کیستم؟ عکاسی به من کمک می کند تا راهی را پیدا کنم که به واسطه آن راه زنده بهانم. برای اینکه وقتی از شخصی عکس می گیرم انگار آن فرد

وارد مرکز هنر لوسی آنجلس شد اما دیری نپایید که آنجا را ترک کرد. سپس در سال ۱۹۵۶ به نیویورک رفت و شروع به عکاسی آزاد نمود.

۱۵- گری وینوگرند Garry Winogrand (۱۹۲۸-۱۹۸۴) عکاس آمریکایی بود که او را بیشتر با عکس های خیابانی که از زندگی در آمریکای اوایل دهه ۶۰ میلادی گرفته می شناسیم. وینوگرند هم نسل عکاسانی مثل جوئل مایروویتز، لی فریدلندر، تاد پاپاچورج و دیان آربوس بود. جان سارکوفسکی، او را عکاس محوری نسل خودش می داند.



تصور می‌کردیم، به ما نشان دهد؛ آن موقع آن عکس، عکس واقعی است. اینکه چرا در ابتدای کار با انسل آدامز، ادوارد وستون و والتر ایونس شروع کردم برمی‌گردد به ویژگی عکاسی شان، اینها که عکاسانی هستند که ما به صورت تصویری و بصری آن‌ها را می‌شناسیم ولی انسل آدامز و ادوارد وستون بیشتر تجسمی و تصویری هستند، ولی این دو نفر بیشتر عکاسانی هستند که با تفکر کار می‌کنند تا تجسمی و تصویری. همچنین فهمیدم که عکاسی باید یک ترکیب بندی و قاب داشته باشد، در این قاب باید یک هماهنگی ایجاد شود و هر چیز داخل این قاب تصویر هست باید معنی داشته باشد. وقتی ما داریم از یک پرتو عکاسی می‌کنیم باید فکر کنیم به لبه‌های عکس و هر آنچه در پس زمینه وجود دارد. هر چیزی برای خودش معنی دارد و هر چیزی که در اطراف وجود دارد بر آن سوژه ما تأثیر خواهد گذاشت.

این برای من مثل یک بازی است نه مثل یک عکاسی مفهومی؛ من عکس می‌گیرم تا لحظه‌ای را شکار کنم.

آن چیزی که در عکاسی برای من مهم است اینکه کجا ایستاده‌ایم؟ منظورم زاویه دید و پرسپکتیو است که می‌تواند به آنچه که ما درباره آن فکر می‌کنیم مربوط شود. اینکه ما نشسته یا ایستاده عکاسی می‌کنیم و زاویه نگاهمان و آن چیزی که باید در آن قاب باشد و آن لحظه‌ای که باید عکس بگیریم. یعنی سه چیز: نحوه زاویه دید، آن چیزی که باید در قاب باشد و هر لحظه‌ای که طول بکشد تا من آن لحظه را ثبت بکنم. با این حساب عکاسی یک حقیقت است؛ این می‌تواند حقیقت یا واقعیت باشد ولی هرگز به عنوان بازگوکننده واقعیت کافی نیست.

به نظر من هر چیزی در عکاسی دروغ است و شما می‌توانید انتخاب کنید کدام دروغ را.

یک جمله از وینوگرنند؛ وقتی یک عکس هوشمندانه باشد، یعنی همه چیز به کمال نزدیک باشد، من عاشق این سؤال هستم، تقلید کردن، وقتی یک چیزی شفاف نیست، به خاطر اینکه عکس هوشمندانه است شما هیچ چیز از آن یاد نخواهید گرفت. از نظر من آن یک عکس کامل است ولی هیچ سؤال برانگیزانه نیست. دوباره می‌خواهم مطرح کنم که چرا از انسل آدامز شروع کردم. این معنی می‌دهد که من دارم راجع به ترکیب بندی صحبت می‌کنم. من همیشه با همین دور بین عکاسی می‌کنم و تمام پرسه را خودم انجام می‌دهم، از مرحله ظهور تا ثبوت را و همیشه سیاه و سفید کار می‌کنم. به این دلیل که با عکاسی سیاه و سفید شما می‌توانید تأثیر بگذارید روی آنچه که فکر می‌کنید، یعنی می‌توانید شهود درونی از خود به جای بگذارید، و تأثیرگذار باشید. این را از انسل آدامز آموختم، ترجیح می‌دهم این روش را سیستم به من بگویند دوست دارم من بگویم که چه اتفاقی بیفتد، وقتی به منظره‌ها و عکس‌های آدامز نگاه می‌کنید، مجموعه کاملی از عکس‌های سیاه و سفید است.

آنچه در مورد انسل آدامز و ادوارد وستون وجود دارد بیشتر مفاهیم تکنیکی بوده که از آن‌ها یاد گرفته است که مربوط به دهه ۳۰ الی ۴۰ بوده ولی دهه ۷۰ و ۸۰ عکاسانی مثل میل تورپ<sup>[۱۶]</sup> اهل نیویورک، متأثر ۱۶-رابرت مپل تورپ (Mapplethorpe Robert ۱۹۴۶-۱۹۸۹)، عکاس آمریکایی بود که بدلیل پرتوهای دارای سبک خاص و ابعاد بزرگ‌اش و عکاسی از گل‌ها و مدل‌های برهنه مردان معروف گردید. دیدگاه بی‌پرده و دارای طبیعت شهوانی موجود در آثار دوره میانه کاری او باعث شد که بحث‌هایی در مورد تأمین هزینه اینگونه آثار از هزینه‌های عمومی به وجود بیاید.

شده‌ام. از لحاظ شخصی خیلی از نسل جدیدتر تأثیر پذیرفته‌ام. اعتقادات میل داخل کارگاه و استودیو بوده ولی بیشتر دوست داشتم از استودیو بیرون بیایم و در فضای آزاد عکاسی کنم.

رابرت فرانک خیلی تحت تأثیر واکر اوانز<sup>[۱۷]</sup> هست. فرانک متأثر شده از وینوگرنند هست. در اینجا می‌بینیم که آدم‌های مختلف چگونه از هم تأثیر می‌پذیرند. خود من هم بیشتر از این ایده‌های عکاسی متأثر شده است و همچنان این تأثیرپذیری ادامه دارد و تمام نشده است اما! چیز جالبی که وجود دارد این است که کتاب برسون<sup>[۱۸]</sup> را در آن زمان به قیمت یکصد یورو خریداری کردم، در این کتاب خیلی شفاف راجع به ترکیب بندی عکاسی صحبت شده است. برسون از لحظه قطعیت<sup>[۱۹]</sup> صحبت می‌کند و این ایده لحظه قطعیت او به من کمک کرد.

**چیدمان: با توجه به اینکه شما بارها به یزد سفر کرده اید و عکس‌های زیادی گرفته اید، نظر تان در مورد این شهر چیست؟**

از یک دوستی در تهران شنیدم که یزد یک شهر سنتی بسته‌ای است؛ ممکن است یک شهر بسته‌ای باشد ولی این چیز بدی نیست، این بدان معناست که آن‌ها اعتقاد دارند به سنت؛ سنت خیلی خوب است و شما می‌توانید آن را به نسل‌های بعدی انتقال دهید، از نظر من سنتی بودن اصلاً بد نیست.

من دیدم که مردم اینجا با مردم تهران متفاوت نیستند، سنتی بودن! آن‌ها آدم‌های دوست داشتنی و بازی هستند، به عنوان مثال من در حال عبور از خیابان به سمت آتشکده زرتشتیان بودم یکی از من سؤال کرد که اهل کجایی؟ گفتم: "اتریش". آن‌ها فکر می‌کردند استرالیایی هستم و به من خوشآمد گفتند. من در حال قدم زدن در خیابان بودم که خانمی به من گفت: Hello، من در جواب به او گفتم: "سلام، صبح خیر"، او با تعجب جواب داد: "سلام!!" هیچ چیز متفاوتی را احساس نکردم. من هیچ مشکل با سنت و فضای یزد نداشتم.

یک خویشاوندی بین اینجا و ایتالیا وجود دارد، آن‌ها عاشق دوست شدن هستند، با افراد غریبه خیلی دوستانه برخورد می‌کنند، این خیلی خوب هست که به آن‌ها نزدیک شویم و با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم. ■

Evans Walker 17 (1903-1975)، واکر اوانز هنرمندی بود که به وجوه زندگی روزمره توجه زیادی می‌نمود. آثار او نشان دهنده‌ی گرایش وی به امور عادی و پیش پا افتاده‌ی زندگی است، اموری که اغلب آنها را از لحاظ ظاهری، بدون هرگونه آرایش و تصنع تصویر می‌کرد. عکس‌های او در عین سادگی، تجسم عالی زندگی آمریکایی هستند.

۱۸- هنری کارتییه برسون (Bresson-Cartier Henri ۱۹۰۸-۲۰۰۴)، عکاس فرانسوی بود که در ابداع و گسترش فوتوژورنالیسم (عکاسی خبری) و همچنین عکاسی لحظه‌ای و خیابانی نقش اساسی داشت. وی با دوربین مشهور لایکای ۳۵ میلیمتری خود به اقصی نقاط دنیا سفر می‌کرد و با صبر و تقریباً به صورتی نامحسوس صحنه‌ها را ثبت می‌کرد. توانایی منحصر به فردش در ثبت «لحظه قطعی» (Moment Decisive The)، این طور که او آنرا می‌نامید، چشم دقیقش برای طراحی صحنه، شیوه منحصر به فرد کارش و بیان ادبی‌اش در تئوری و عملی عکاسی، وی را به عنوان یک شخص افسانه‌ای در میان فوتوژورنالیست‌های هم‌دوره‌اش مطرح کرد. کار وی و شیوایش یک تأثیر ماندگار و دست نیافتنی داشته است. تک عکس‌ها و عکس داستان‌هایش برای سه دهه زینت بخش معتبرترین مجله‌های دنیا بوده است و نسخه‌های مختلف عکس‌هایش در دیوارهای موزه‌های آمریکا و اروپا نمایش داده شده است. در بازار جهانی عکس، وی تأثیر خود را به خوبی گذاشته است: وی یکی از مؤسسان مکتوم بوده است، یک آژانس عکس در نیویورک و پاریس.

۱۹- The Decisive Moment